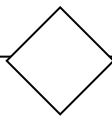




زمینه‌ها و انگیزه‌های اتحاد انبیا در مثنوی

دکتر رضا روحانی
استادیار دانشگاه کاشان



انبیا بودند ایشان اهل ود
اتحاد انبیاءم فهم شد

چکیده:

کتاب مثنوی شریف، معنویت و شرافت خود را مدیون عوامل مختلفی است که شاید استفاده‌ها و استنادهای متنوع و هنری صاحب مثنوی از قرآن کریم، در رأس آن عوامل قرار داشته باشد. یک دسته از بهره‌های معنوی و درس‌های معرفتی و پربسامد مولانا از کتاب حق تعالی نیز بی‌گمان از راه دقت و تأمل در احوال و اقوال پیامبران الهی حاصل آمده است.

نوشتار حاضر می‌کوشد برخی از این درس‌ها و نکته‌یابی‌های عرفانی-اخلاقی مولانا را، با محور و موضوع اتحاد و همانندی انبیا، در حد مجال و مقال، کشف کند و تبیین نماید. از این رو، نگارنده در بخش اول مقاله به معرفی و دسته‌بندی مباحث مربوط به اتحاد و همانندی انبیا در قرآن، به عنوان مأخذ نظری و اصلی مولانا در این باره پرداخته است، با عناوینی مثل اتحاد و همانندی انبیا در مبدأ دعوت، اهداف و وظایف مشترک در بعثت و پیام انبیا، و همانندی یا اتحاد قرآن با کتاب‌های پیشین؛ و سپس، تجلی و تأثیر همین موضوع در مثنوی، در بخش دوم یا متن مقاله بازنمایی می‌گردد، با عناوینی مثل همانندی در شخصیت، همانندی در دعوت و همانندی در هدف انبیا، که هر کدام در بخش‌های کوچک‌تر، به همراه نمونه‌های مشخص بررسی و تبیین شده است.

سخن تازه این گفتار آن است که مخاطبان کتاب مثنوی، می‌توانند با پیروی از شیوه معنوی و معرفتی مولانا در استفاده از کتاب الهی، به «سرّ صحف» واقف آیند، و با کشف و درک همانندی‌ها و همسانی‌های (دعوتی و شخصیتی) انبیای الهی، به عوامل و دلایل مهم و با استحکامی جهت تقریب مذهبی و تفاهم بین‌الادیانی دست پیدا کنند، و با این معرفت حیات‌بخش، ریشه بسیاری از اختلافات و جنگ‌های دینی و عقیدتی در جهان خاکی را شناسایی و رفع سازند، و در نهایت به زندگی مسالمت‌آمیزتر، انسانی‌تر و الهی‌تری دست پیدا نمایند.

کلیدواژه‌ها:

مثنوی، قرآن، اتحاد، انبیا.

مقدمه

مثنوی مولانا موصوف به صفت «معنوی» است^۱ و یکی از عواملی که صفت «معنوی» را برای «مثنوی» محرز و مؤید می‌سازد و موجب افزونی جنبه‌ها و جواهر معنوی و معرفتی این کتاب می‌گردد، توجه و پرداخت متنوع، هنرمندانه و معرفت‌جویانه صاحب مثنوی به داستان پیامبران الهی است.^۲ منبع و مرجع او نیز بیشتر قرآن کریم و سپس کتاب‌های قصص انبیا و تفاسیر و احادیث است. اما قصد صاحب مثنوی از اشاره و استناد به داستان پیامبران، بیشتر اشارت‌جویی و استفاده معرفتی-اخلاقی از آن تمثیلات و قصص است که هم برای گوینده اطمینان‌بخش و یقین‌آور است و هم برای مخاطب. در این میان، استناد و اشاره به داستان‌ها و واقعات پیامبران که در قرآن کریم آمده، به علت منبع منبع قرآن و وحی، از آرامش‌بخشی و ایمان‌افزایی بیشتری برخوردار خواهد بود؛ چرا که قرآن در نظرگاه او شرح «حال‌های انبیا» است که اگر مردم بدان روی کنند با ارواح همه انبیا آشنایی و آمیزش می‌یابند.

چون تو در قرآن حق بگریختی با روان انبیا آمیختی
هست قرآن حال‌های انبیا ماهیان بحر پاک کبریا

(مثنوی، ۱۵۳۷/۱-۱۵۳۸)

به تعبیر استاد زرین‌کوب: «آنچه در مثنوی از احوال و اسرار انبیا به بیان می‌آید، در واقع تقریری از مواجید مولانا و نشانه‌ای از تجارب روحانی خود اوست.» (بحر در کوزه، ص ۴۳) او این تجارب و مواجید معرفتی خود را به وساطت ابیات مثنوی در اختیار مخاطبان حاضر و غایب می‌نهد، و از این راه، سالکان و مخاطبان را دستگیری و راهنمایی می‌کند.

مولانا گاه «اشارات راجع به انبیا را به احوال انسان‌های عادی تطبیق می‌نماید» (سرّ نی، ۳۴۲/۱) و از این راه، خواسته یا ناخواسته، مبادی و تعالیم

خود و عارفان دیگر را به سنت رسولان الهی درمی پیوندد، و زمینه فهم و توجیه آن آداب و تعالیم را فراهم می کند، و دعاوی و معانی خود را مستند و مؤید می سازد. او همچنین، با کمک ارجاع و استشهاد معانی مورد نظر به حال و قال انبیا، هر نوع شک و تردیدی را درخصوص تعالیم و اشارات عرفا از ذهن مخاطب می زداید و او را با قوت قلب، به قبول احوال و اقوال عرفا تشویق و تحریض می نماید.

دلایل و بواعث زیادی برای رویکرد مولانا به قصه های انبیا می توان یاد کرد که البته گفتار حاضر در پی بیان آنها نیست. ما در این مقال می کوشیم نشان دهیم که رویکرد مولانا به این قصه ها چه فایده معرفت شناسانه ای برای خواننده امروزی دارد و مخاطب امروزی، چه درس هایی از آموزش ها و برداشت های مولانا از احوال و اسرار انبیا و اتفاق و اختلاف آنان می آموزد، و کتاب شریف مثنوی، چه کمکی به رفع درگیری های مذهبی بین پیروان ادیان آسمانی، و ایجاد تفاهم و آشتی بین پیروان ادیان ارائه می کند.

گفتنی است که بحث اتحاد انبیا با مباحث و مسائل متعددی در پیوند است از جمله بحث ولایت عرفانی، انسان کامل و معانی و مراتب آن، ارتباط و اتحاد اولیا، نسبت های ولایت و نبوت، ارتباط و نسبت انبیا با یکدیگر و با خداوند، حقیقت محمدیه، ختم نبی و خاتمیت اولیا، وحدت و کثرت انبیا و اولیا، اتحاد ادیان و تفاوت مذاهب، وحدت وجود یا وحدت شهود، صورت و معنا و...؛ که پرداختن به همه این مباحث نه تنها از عهده یک مقال خارج است، بلکه هر کدام از این موارد می تواند مستقلاً موضوع یک یا چند مقاله، و یا حتی یک یا چند رساله یا کتاب واقع گردد.

با این توضیح، نگارنده در دنباله بحث حاضر می کوشد، ابتدا بحث و نظری داشته باشد به انبیا و اتحاد و همانندیشان در قرآن کریم، و سپس، با توجه به آنچه در مثنوی آمده، عوامل همانندی یا اتحاد بین انبیا را بیابد، و آنها را ضمن دسته بندی، تبیین و بررسی نماید تا از راه شناختی که مولانا از اتحاد و همانندی انبیا به دست می دهد، پیروان آنان را به تفاهم و تقریب و اتحاد بیشتر فراخواند.

الف. اتحاد و همانندی انبیا در قرآن کریم

ریشه مباحث مولانا درباره انبیا و اتحاد آنان، به مباحث و موضوعاتی برمی‌گردد که در آیات قرآن کریم درخصوص آن عزیزان آمده است، در این بخش، به اهم آن مباحث که مأخذ و منشأ نظر مولانا درخصوص اتحاد و شباهت معنوی انبیا با یکدیگر است، به اجمال اشاره می‌کنیم:

۱. اتحاد و همانندی انبیا در مبدأ دعوت

اتحاد انبیا ریشه در کلام الهی دارد و دعوت و دستور به اتحاد یا نزدیکی بین پیروان انبیا نیز از ناحیه خداوند صادر شده، و بنابراین مبدأ دعوت به وحدت واحد است؛ ذیلاً به برخی از این دعوت‌ها و دستورهای مستقیم الهی اشاره می‌شود:

- دعوت به ایمان به همه انبیا و فرق نگذاشتن بین آنان:

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَ الْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ
نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. (آل عمران/۸۴)^۳

- دستور ایمان به انبیا و کتاب‌هایشان:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ
الَّذِي أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كِتَابِهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ
ضَلَالًا بَعِيدًا. (نساء/۱۳۶)^۴

- دعوت اهل کتاب به ایستادن و جمع شدن بر سر پیام‌های مشترک انبیا:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ
شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا
مُسْلِمُونَ. (آل عمران/۶۴)

وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي
أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَهُنَا وَ إِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. (عنکبوت/۴۶)

در قرآن کریم همچنین به صراحت تبیین و تصریح شده است که پیامبران از مبدأ واحدی انتخاب و فرستاده شده‌اند و از این جهت با یکدیگر اتحاد دارند:

وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ. (آل عمران/۱۷۹)
وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ. (كهف/۵۶ و انعام/۴۸)
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ. (يوسف/۱۰۹ و نحل/۴۳ و انبیا/۷)^۵
در آن کتاب، به اتحاد انبیا با خداوند نیز اشاره شده و اراده کافران در اختلاف‌افکنی در این موضوع معرفی و بر ملا شده است:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا. (نساء/۱۵۰)
همچنین در قرآن، برتری برخی انبیا بر برخی دیگر، به اراده الهی منتسب و از ناحیه او دانسته می‌شود:

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ
و... (اسراء/۵۵)

۲. اهداف و وظایف مشترک در بعثت و پیام انبیا

پیام و محتوای دعوت انبیا چون از ناحیه خداوند انتخاب و فرستاده شده‌اند و به یک مقصد فرامی‌خوانند، نمی‌تواند تفاوت و اختلاف جوهری داشته باشد، و از این روست که بارها در کتاب الهی به این یگانگی و هماهنگی اشاره یا تصریح شده است:

- بشارت، انذار، و حکم و قضاوت برای رفع اختلافات:
كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ... (بقره/۲۱۳)^۶

- تلاوت آیات حق، تزکیه، تعلیم کتاب و حکمت:
لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. (آل

عمران/۱۶۴)^۷

- ایجاد قسط و آزمایش مردم:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ. (حدید/۲۵)

- هدایت مردم و اخراج آن‌ها از ظلمت به سوی نور:

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ. (مائده/۱۶)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ. (ابراهیم/۵)^۸

- تبیین خوبی‌ها و بدی‌ها و برداشتن بندها و زنجیرهای مردم:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ. (اعراف/۱۵۷)

- رساندن پیام بخشش و عنایت:

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِئَةُ اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى. (ابراهیم/۱۰)

- دعوت به عبادت خدای واحد و دوری از طاغوت:

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ. (مؤمنون/۳۲)
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ. (انبیا/۲۵)
وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ... (نحل/۳۶)

- تمام کردن حجّت بر مردم:

رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ. (نساء/۱۶۵)

۳. همانندی‌های دیگر انبیا

علاوه بر موارد گفته شده، بین انبیای الهی اشتراکات و شباهت‌های دیگری نیز

وجود دارد که با توجه به آیات قرآن به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- جمع شدن همه پیامبران در نزد خداوند:

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ
الْغُيُوبِ. (مائده/۱۰۹)

- اجر نخواستن پیامبران از مردم:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا. (فرقان/۵۷) - از
قول رسول اکرم)

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ. (الشعراء/۱۰۹): از قول
حضرت نوح - همان/۱۲۷: از قول حضرت هود - همان/۱۴۵: از قول حضرت
صالح - همان/۱۶۴: از قول حضرت لوط - همان/۱۸۰: از قول حضرت شعيب).

- رنج‌های مشترک انبیا (دشمن مشترک، تکذیب و تمسخر):

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ
زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا. (انعام/۱۱۲)

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ. (آل
عمران/۱۸۴)

وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوعًا. (کهف/۱۰۶)

۴. ویژگی‌های پیامبر خاتم در نسبت با انبیا و کتاب‌های پیشین

پیامبر خاتم (ص) که مانند پیامبران گذشته، که از ناحیه خداوند انتخاب و ارسال
شده، علاوه بر نقش انذار و ابشار (فرقان/۵۶؛ احزاب/۴۵ و فتح/۸) به تعبیر قرآن،
«داعی الی الله» و «سراج منیر» الهی است (احزاب/۴۶) که برخلاف دیگر انبیا برای
بشارت و انذار تمام جهانیان فرستاده شده و رحمتی برای اهل عالم است:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. (سبا/۲۸)
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. (انبیا/۱۰۷)

و خداوند دین او را برای غلبه بر ادیان پیشین و تکمیل آن‌ها نازل کرده است:
هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ

شَهِيدًا. (فتح/۲۸)^{۱۱}

نام آن حضرت (ص) در کتاب‌های پیامبران پیشین (تورات و انجیل) آمده و روشن‌گر آن‌هاست:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ... (اعراف/۱۵۷)
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَعْفُو عَن كَثِيرٍ. (مائده/۱۵)

و به تعبیر قرآن، خداوند از پیامبران برای یاری پیامبر خاتم – که مصدق و مؤید انبیای پیشین است – پیمان گرفته است:

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ. (آل عمران/۸۱)

۵. همانندی‌های قرآن کریم و کتاب‌های پیشین

در آیات متعددی از قرآن کریم، به نسبت و اتحاد بین آن کتاب و کتاب‌های پیشین اشاره شده که ذیلاً بدان‌ها اشاره می‌کنیم:^{۱۲}

– هدایت و نور بودن قرآن، تورات و انجیل:

وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. (شورا/۵۲)

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ... (مائده/۴۴)

وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ. (احقاف/۴۶)^{۱۳}

– قرآن کریم مؤید و مبین کتاب‌های قبلی است:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ... (مائده/۴۸)
بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ
يَتَفَكَّرُونَ. (نحل/۴۴)^{۱۲}

- هدایت قرآن منوط به ایمان به کتاب‌های آسمانی است:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ. (بقره/۲)
وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ. (بقره/۴)

ب. اتحاد و همانندی انبیا در مثنوی شریف

انبیای الهی در کتاب شریف مثنوی، به صورت‌های مختلفی توصیف و تعریف شده‌اند، و از حالات و مقامات و ماجراهایشان، گاه به اجمال و گاه به تفصیل سخن رفته است. از دیدگاه مولانا، ایشان از اولیا و پیشوایان حقیقی خداوند محسوب می‌گردند و توصیفاتی که از پیران و اولیا در مثنوی دیده می‌شود، در معنای حقیقی‌اش درباره آن بزرگان صادق است؛ البته در گفتار حاضر عامدانه از بحث درباره پیران و اولیا و نظریه ولایت و نبوت و ظهور مختلف ولی در ادوار تاریخی، که کاملاً به این بحث مربوط می‌شوند، عجالاً تن زده‌ایم، فقط همین اندازه اشاره کنیم که از دیدگاه مولانا، انبیای الهی جزو اولیای مخصوص اویند که اتحاد روحی و معنوی با یکدیگر دارند، و همه آن‌ها تجلیات و مظاهر یک نور و یک وجوداند، و از این رو، هر کدامشان به منزله جانشینان و مظاهر همدیگر به شمار می‌آیند؛ از این دیدگاه، نور حضرت حق در آئینه وجود انبیا، از آدم تا خاتم تابان شده، و پس از حضرت رسول خاتم(ص) نیز در نایبان و اولیای دوره‌های بعد تجلی یافته است. (ر.ک: مثنوی ۹۰۶/۲-۹۲۰) از این دیدگاه، فرقی نیست که نورگیری (و هدایت‌طلبی) از طریق انبیا باشد و یا از طریق نایبان و اولیای آنان، که در هر دوره، به اقتضای زمان و مکان ممکن است مختلف و متفاوت باشند. (ر.ک: همان، ۱۹۳۶/۱-۱۹۵۰) این نکته، یعنی یگانگی روحی و هم‌سنخی اولیا و انبیا باعث می‌شود که در مثنوی گاه نام انبیا، مثل خضر و سلیمان و عیسی

و موسی و صالح و...، در حق اولیا و مشایخ به کار رود، و آنان با نام انبیا مورد خطاب واقع شوند، (ر.ک: مولوی‌نامه، ۸۰۳/۲) در کتاب *فیه مافیه* این نکته درباره مشایخ یا اولیا، با صراحت بیشتری آمده است: «اگر به مقصود نظر کنند دویی نماند، دویی در فروع است، اصل یکی است مشایخ اگرچه به صورت گوناگون‌اند و به حال و افعال و اقوال مابینت است، اما از روی مقصود یک چیز است و آن طلب حق است.» (فیه مافیه، ص ۲۲-۲۳)

باری، اتحاد انبیا در مثنوی مباحث و جلوه‌های متعددی دارد که ذیلاً به اهم آن‌ها، با ذکر و تبیین اشعار مربوط به آن بسنده می‌کنیم:

۱. همانندی در شخصیت

جلال‌الدین مولوی، به دلایلی که در این مقال شرح خواهیم داد، انبیای الهی را دوست و دمساز (مثنوی، ۳۲۶/۱) و همکار و هم‌سرخ و هم‌خرقه هم می‌داند، و با درس‌گیری از آیات متعددی که پیشتر آوردیم، بین پیامبران الهی، همانندی و اوصاف مشترک و معنوی بسیاری می‌بیند^{۱۵} که برای پیروانشان، درس‌آموز و وحدت‌آفرین است:

۱-۱. نور واحد بودن و یگانگی روحی داشتن

مولانا همه پیامبران را نور واحد می‌خواند که فقط - به تناسب و ظرفیت زمان و مکان و موقعیت - از چراغ‌ها و شیشه‌های مختلف و متعددی تابیده‌اند، ولی همه آن‌ها از یک نوراند و همگان را نیز به سوی نور واحدی دعوت و هدایت می‌کنند:

تا قیامت هست از موسی نتاج	نور دیگر نیست، دیگر شد سراج
این سفال و این پلیته دیگر است	لیک نورش نیست دیگر زان سر است
گر نظر در شیشه داری گم شوی	زان‌که از شیشه‌ست اعداد دوی
ور نظر بر نور داری وارهی	از دوی و اعداد جسم منتهی

از نظرگاه است ای مغز وجود اختلاف مؤمن و گبر و جهود

(همان، ۱۲۵۴/۳-۱۲۵۸)

آن جهود از ظرفها مشرک شده است نور دید آن مؤمن و مدرک شده است
چون نظر بر ظرف افتد روح را پس دو بیند شیث را و نوح را

(همان، ۲۸۸۳/۵-۲۸۸۴)

مولانا رابطه بین انبیا و خداوند را رابطه نیابت (همان، ۶۷۳/۱) و بالاتر از آن، رابطه اتحاد و یگانگی نوری، روحی و جوهری می‌داند، که این موضوع، فقط برای کسانی قابل درک است که از صورتها گذشته‌اند و در عالم وجود، جز یک نور و تجلیات آن نمی‌بینند (ر.ک: مثنوی، ۶۷۴/۱-۶۸۹) از دید مولانا، هر اختلاف و تفاوتی که هست در ظواهر، جسمها، سایه‌ها و چراغهاست، نه در نور اصلی که واحد و منبسط است، و همه انسانها، از یک خورشید نور و وجود گرفته‌اند. مولانا چون پیامبران را نوری واحد می‌بیند، در فقرات مختلف مثنوی، آنان را به تکرار و تأکید به «ماه» (همان، ۲۸۳۶/۳ و ۴۱۶/۲)، «آفتاب» (همان، ۲۸۷/۲)، «چراغ» (همان، ۱۲۵۴/۳ و ۲۸/۴)، و «روز» (همان، ۲۹۰/۲) مانند می‌کند، تعبیری که به طور مستقیم و غیر مستقیم مأخوذ از قرآن کریم است.

پیامبران چون همه یک نوراند، مدح و تعریف از هر کدامشان، شامل دیگری نیز خواهد شد و چون ممدوح یعنی پیامبران یگانه باشند و همه به نور واحد حق برگردد، پیام و دین و کیششان نیز نزدیکی و یگانگی خواهد داشت:

در تحیات و سلام الصالحین مدح جمله‌ی انبیا آمد عجین
مدحها شد جملگی آمیخته کوزه‌ها در یک لگن در ریخته
زان که خود ممدوح جز یک بیش نیست کیشها زین روی جز یک کیش نیست
دان که هر مدحی به نور حق رود بر صور و اشخاص عاریت بود

(همان، ۲۱۲۲/۳-۲۱۲۵)

مولانا معتقد است اگر تعدد و تکثر و تفاوتی، در ظاهر و زمان و مکان و اقوال

و افعال پیامبران دیده می‌شود، جنبه عارضی و ثانوی دارد، و با همه تعدّد و تکثر
و تفاوت مراتبشان، واحد و یگانه‌اند:
هان و هان این دلق پوشان من‌اند صد هزار اندر هزار و یک تن‌اند
ور نه کی کردی به یک چوبی هنر موسیقی فرعون را زیر و زیر
ور نه کی کردی به یک نفرین بد نوح، شرق و غرب را غرقاب خود
...صد هزاران انبیای حق پرست خود به هر قرنی سیاست‌ها بده‌ست

(همان، ۸۴/۳-۹۰) ^{۱۶}

در دفتر چهارم مثنوی، مولانا ضمن بیان داستان ساختن مسجد اقصی توسط
حضرت داود و سلیمان (که در قرآن کریم اشاره شده)، رمزی از اتحاد بین انبیا را
می‌بیند و با عنوان مثنور زیر، به شرح و توجیه و تمثیل این اتحاد معنوی و
نورانی می‌پردازد:

«شرح» انما المؤمنون اخوة و العلماء کنفس واحده» خاصه اتحاد داود و سلیمان
و سایر انبیا علیهم السلام کی اگر یکی از ایشان را منکر شوی ایمان به هیچ نبی
درست نباشد، و این علامت اتحاد است که یک خانه از آن هزاران خانه ویران کنی
آن همه ویران شود و یک دیوار قائم نماند که «لا نفرّق بین احد منهم» و «العاقل
یکفیه الاشارة» این خود از اشارت گذشت». (همان، ۴/ ص ۳۰۲، بعد از بیت ۴۰۵):
کرده او کرده توست ای حکیم مؤمنان را اتّصالی دان قدیم
مؤمنان معدود لیک ایمان یکی جسمشان معدود لیکن جان یکی
...جان حیوانی ندارد اتحاد تو مجو این اتحاد از روح باد
...جان گرگان و سگان از هم جداست متّحد جان‌های شیران خداست ^{۱۷}
جمع گفتم جان‌هاشان من به اسم کان یکی جان صد بود نسبت به جسم
همچو آن یک نور خورشید سما صد بود نسبت به صحن خانه‌ها
لیک یک باشد همه انوارشان چون که برگیری تو دیوار از میان

چون نماند خانه‌ها را قاعده مؤمنان مانند نفس واحد...

(همان، ۴/۴۰۷-۴۱۸)

استاد فروزانفر در شرح این نوع اتحاد می‌نویسند: «روح انسانی به عقیده صوفیان لطیفه‌ای است غیبی و سرّی است الهی که کثرت را در آن راه نیست و روح حیوانی تنزل و تعین روح انسانی و واسطه میان مجرد و مادی است و حالت برزخی دارد و به تعدّد و کثرت موصوف می‌گردد و از این رو می‌فرماید که تفرقه در روح حیوانی بود و وحدت از خصایص روح انسانی است و چون کاملان از مرتبه جان حیوانی گذشته و جان جاوید یافته‌اند، تعدّد و تفرقه را به ساحت ایشان راه نیست و می‌توان گفت که چون روح حیوانی مبدأ صفات ناپسند از قبیل حرص و حبّ جاه و غضب و حسد و نظایر آن می‌باشد، و این همه سبب جدایی افراد انسان از یکدیگر می‌شود، پس روح حیوانی مبدأ تفرقه و جدایی است، برخلاف جان پاک انسانی که به عشق و صفا و یگانگی و ترک خودپرستی می‌خواند، و بدین اعتبار منشأ اتحاد و پیوستگی است، بنابراین روح انسانی را به یگانگی می‌کشاند و مردان خدا که به روح الهی و لطیفه انسانی متحقّق شده‌اند، وحدت ذاتی و یگانگی روحی دارند.» (گزیده مثنوی، ص ۱۸۸)

همچنین مولانا در لابلای داستان پادشاه نصرانی گداز، به نور وحدت آفرین حق که به نیابت از سراج انبیا بر امت‌های مختلف می‌تابد و وحدت نوری، معنوی و جوهری در عالم جان ایجاد می‌کند و موجب تعدّد و تکثّر در عالم رنگ و دنیا می‌شود، اشارات دقیق و لطیفی دارد که در جای خود قابل تأمل و درس آموزی است. (مثنوی، ۱/۶۷۳-۶۸۹) در دفتر ششم مثنوی نیز با اشاره به یک‌رنگی و یگانگی عالم جان، و اشاره دوباره به خم صفابخش و یکرنگ‌ساز حضرت عیسی (ع) از نور معنوی جناب مصطفی (ع)، قصه وحدت می‌گیرد، و درس یگانگی و دوری از صدرنگی و صدگانگی می‌دهد:

تا خم یک‌رنگی عیسی ما بشکند نرخ خم یکرنگ را

کان جهان همچون نمکسار آمده است
خاک را بین خلق رنگارنگ را
آن نمکسار معانی معنوی است
این نوری را کهنگی ضدش بود
آنچنانک از صقل نور مصطفی
از جهود و مشرک و ترسا و مغ
صد هزاران سایه کوتاه و دراز
نه درازی ماند نه کوتاه نه پهن
...این زمان سرها مثال گاوپیس
نوبت صدرنگی است و صددلی
هر چه آنجا رفت بی تلوین شده است
می‌کند یکرنگ اندر گورها
از ازل آن تا ابد اندر نوری است
آن نوری بی ضد و بی ند و عدد
صد هزاران نوع ظلمت شد ضیا
جملگی یکرنگ شد زان آلب الغ
شد یکی در نور آن خورشید راز
گونه‌گونه سایه در خورشید رهن
دوک نطق اندر ملل صد رنگ ریس
عالم یکرنگ کی گردد جلی

(همان، ۱۸۵۵/۶-۱۸۶۹)

از این روست که در خطاب به پیامبر خاتم(ص)، او را «نوح ثانی» می‌خواند و
«خضر وقت» می‌داند و با حضرت «روح الله»(مسیح) مقایسه می‌نماید.^{۱۸}
این وحدت و یگانگی نوری و روحی باعث نمی‌شود که مولانا همه انبیا و
رسولان را - چه اولوالعزم و چه غیر اولوالعزم - در یک رتبه و مقام معرفتی و
قربی ببیند و برای برخی انبیا و به‌ویژه حضرت خاتم الانبیا - طبق آموزه‌های
قرآنی^{۱۹} - فضیلتی خاص قائل نباشد.^{۲۰}

از دیدگاه مولانا در این میان خاتم رسولان(ص) مقامی ویژه دارد، نام آن
حضرت(ص) حاکی از نام و بلکه حقیقت همه انبیای گذشته است:

نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست

(همان، ۱۱۰۶/۱)

از دیدگاه مولوی «وجود خاتم انبیا، جامع کمالات تمام آن‌ها و مقصد نهایی از
ارسال جمیع آن‌ها نیز هست، مولانا در وجود وی همه لطایف اسرار انبیا را

مضمّر می‌بیند و احوال او را نمودار کمال مراتب آنها و اسوه تمام اولیا و سالکان طریقت نیز می‌یابد، و این‌که با وجود تقدّم در غایت، تاخّر در نوبت دارد...» (بحر در کوزه، ص ۸۱)

نیکلسون ذیل این بیت می‌نویسد: «همان‌گونه که مجموع کل یک سلسله اعداد ریاضی نمایشگر همه عددهایی است که آن کل از آنها ترکیب شده است، محمد(ص)، خاتم پیامبران نیز کمالات جمله انبیای سلف خود را در وجود خود جمع آورده است. آنان در حقیقت با او یکی هستند و در کلیه احتراماتی که در حقّ او گزارده می‌شود سهیم‌اند» (شرح مثنوی معنوی مولوی، ۱/ ۱۸۸) و «آنان به اعتبار تعین وجودی از آن جهت با هم تفاوت دارند که صفات الهی گوناگونی را ظاهر می‌سازند و تنها از آن باب است که می‌توان پیامبری را برتر یا فروتر از دیگری دانست.» (همان، ۱/ ۷۲)

برخی شارحان این مقام را همان حقیقت محمدی می‌دانند، استاد فروزانفر عقیده صوفیه را در این خصوص چنین شرح می‌دهد که: «حقیقت محمدی جامع جمیع مراتب کمال و رسالت است و چون جامع جمیع مراتب بود، انبیا و پیغمبران گذشته شئون مختلف حقیقت محمدی بودند که به نوبت ظهور کردند و او به همین دلیل خاتم انبیا نیز بود، زیرا سلسله نبوت با ظهور وی نهایت پذیرفت و ظهور وی به حقیقت ظهور تمام پیامبران به شمار می‌رفت.» (شرح مثنوی شریف، ص ۴۲۴)^{۲۱}

۱-۲. اهل آشتی و وفا بودن

هیچ نوع جنگ و جدال و ضدّیتی بین پیامبران وجود ندارد، چرا که آنان روح واحدند و از منبع و خورشید واحدی نور گرفته و امت خود را بدان نور می‌خوانده‌اند، و خود اهل عالم وفا و صفا و آشتی بوده‌اند:

روح خود را متصل کن ای فلان	زود با ارواح قدس سالکان
صد چراغت از مرندار بیستند	پس جدایند و یگانه نیستند
زان همه جنگند این اصحاب ما	جنگ کس نشنید اندر انبیا

زان‌که نور انبیا خورشید بود نور حسّ ما چراغ و دود بود

(مثنوی، ۴۴۸/۴-۴۵۱)

زاده دنیا چو دنیا بی‌وفاست
اهل آن عالم چو آن عالم ز بر
خود دو پیغمبر به هم کی ضد شدند
گرچه رو آرد به تو آن رو قفاست
تا ابد در عهد و پیمان مستمر
معجزات از همدگر کی بستند

(همان، ۱۶۵۰/۴-۱۶۵۲)

۳-۱. شبانی داشتن پیش از رسالت

یکی دیگر از همانندی‌های پیامبران که در مثنوی بدان اشاره شده، مشغولیت آنان به شغل شبانی در دوره پیش از رسالت است، نکته‌ای که در روایات مختلف بر آن تأکید شده،^{۲۲} همان شغلی که صبر و رحم و وقار و تحمّل آنان را نشان می‌دهد و و آنان را برای تحمّل بار دشوار رسالت آماده می‌کند:

مصطفی فرمود خود که هر نبی
بی شبانی کردن و آن امتحان
تا شود پیدا وقار و صبرشان
کرد چوپانیش برنا یا صبی
حق ندادش پیشوایی جهان
کردشان پیش از نبوت حق شبان...

(همان، ۳۲۸۸/۶-۳۲۹۰)

۴-۱. اجر ناخواستن از مردم

مولانا معتقد است هیچ‌کدام از پیامبران الهی، اجر و مزدی برای ادای رسالت خود طلب نمی‌کردند، نکته‌ای مشترک در رسالت انبیا که موجب اقبال بیشتر مردم بدانان می‌شد و بنا به تعبیر قرآن کریم - چنان‌که آوردیم - اغلب پیامبران و به‌ویژه پیامبر خاتم(ص) مأمور به ابلاغ این نکته به مردم بوده‌اند:

هر نبیی گفت با قوم از صفا:
من دلیم حق شما را مشتری
من نخواهم مزد پیغام از شما
داد حق دلایم هر دو سری...

(همان، ۵۷۴/۲-۵۷۵)

دست‌مزدی می‌نخواهم از کسی دست‌مزد ما رسد از مقدسی

(همان، ۲۷۰۸/۳)

به تعبیر مولانا، پیامبران نه تنها از مردم هدیه و زر و زیوری نمی‌خواستند، بلکه می‌خواستند که مردم خود لایق هدیه شوند و کیمیاساز گردند:

خنده‌ش آمد چون سلیمان آن بدید کز شما من کی طلب کردم ثرید
من نمی‌گویم مرا هدیه دهید بلکه گفتم لایق هدیه شوید

(همان، ۵۷۳/۴-۵۷۴)

...از شما کی کدیۀ زر می‌کنیم ما شما را کیمیاگر می‌کنیم
ترک آن گیرید گر ملک سباست که برون آب و گل بس ملک‌هاست

(همان، ۶۵۹/۴-۶۶۰)

۱-۵. رنج و بلا کشیدن از خلق

یکی دیگر از مشترکات کار انبیا آن است که ایشان، چنان که داستانشان در قرآن آمده، در راه انجام رسالت بیشترین رنج‌ها و بلاها را از ناحیه صاحبان قدرت، مردمان جاهل، منافقان، مشرکان و کافران تحمل کرده‌اند:
...لاجرم اغلب بلا بر انبیاست که ریاضت دادن خامان بلاست

(همان، ۲۰۰۹/۴)

۲. همانندی در دعوت

مولانا با استنباط باطن‌بین و حقیقت‌جوی خود، پیام‌ها و درخواست‌های الهی را که به وساطت پیامبران به مردم رسیده، مخصوص یک زمان یا یک مکان نمی‌داند، و آن را برخلاف خطبه‌ها و دعوت‌های حاکمان زمینی، همیشگی و همگانی و پایدار می‌خواند.

خوش بود پیغام‌های کردگار کوز سر تا پای باشد پایدار

خطبه شاهان بگردد وان کیا جز کیا و خطبه‌های انبیا
زان‌که بوش پادشاهان از هواست بارنامه انبیا از کبریاست

(همان، ۱۱۰۲/۱-۱۱۰۴)

این پایداری پیام و دعوت انبیا، اگر حقیقتی مسلم نبود، یعنی به یک دوره زمانی، یا یک منطقه جغرافیایی محدود می‌شد، می‌توانست زمینه اختلاف و افتراق را فراهم آورد.

علاوه بر آن، مولانا انبیا و دیگر شخصیت‌های تاریخی موجود در قصه‌های آن‌ها را نیز با دیدی باطنی، تأویلی و تطبیقی، منحصر به زمان و مکان خاصی نمی‌داند، و با تطبیق حالات و افعال آن اشخاص به حالات و احوال خود یا مردم روزگاران دیگر، قصص و احوال و اسرار تاریخی انبیا را روزآمد می‌کند، و درس‌گیری از دعوت‌ها و پیام‌های الهی را برای پیروان ادیان مختلف، همیشگی و همگانی می‌سازد. «از این دیدگاه، داستان پیامبران مثال و مظهر عینی و محسوس حوادث مکرر و مستمر حوادث نفسانی و انسانی است. داستان پیامبران تنها حادثه‌ای تاریخی که یک‌بار اتفاق افتاده و تمام شده باشد نیست، بلکه حادثه‌ای است که در وجود هر کس و در هر زمان تکرار می‌شود و نقد حال هستی انسان است.» (داستان پیامبران، ص ۹۷)

همچنین، «مولوی پیامبران و دشمنان آنان را نیز به مظاهر نیروها و استعدادهای موجود در وجود انسان تبدیل می‌کند و بعد معنوی جدیدی بدانان می‌بخشد. با تبدیل و استحاله این شخصیت‌های تاریخی و اساطیری به نیروهای خیر و شرّ و بالفعل و بالقوه وجود انسان، سایر شخصیت‌ها و پدیده‌ها و اشیای مربوط به هر داستان تغییر سطح معنوی می‌دهد و زمینه‌ای مناسب با بار معنوی شخصیت‌های اصلی همسو و هم‌جهت می‌گردد. نمونه این‌گونه تفسیرهای رمزی صوفیانه را در اغلب کتب متصوفه می‌بینیم.» (همان، ص ۱۰۱)

اما بیشترین حکایات و احوالی که از انبیای سلف و مردمشان در مثنوی آمده - به تبعیت از قرآن - حکایات موسی (ع) و فرعون و بنی اسرائیل است که با دید

معرفت جویانه و نمادین مولانا، نقد حال و قال سالکان می‌شود و از کهنگی و تاریخی بودن خارج می‌شود، و تا قیام قیامت، قابل بهره‌گیری و استفاده می‌گردد:

ذکر موسی بند خاطرها شده است	کین حکایت‌هاست که پیشین بده است
ذکر موسی بهر روپوش است لیک	نور موسی نقد توست ای مرد نیک
موسی و فرعون در هستی توست	باید این دو خصم را در خویش جست
تا قیامت هست از موسی نتاج	نور دیگر نیست، دیگر شد سراج...

(مثنوی، ۱۲۵۱/۳-۱۲۵۴)

او معمولاً «نفس» را در سرکشی و نافرمانی، نماد «فرعون» می‌داند که به مدح مردمان فریفته می‌گردد و «بنیاد فرعون» می‌نهد (همان، ۱۰۵۳/۳-۱۰۵۵) گاه فرعونیت را با کفر و بی‌دینی، مترادف و همراه می‌کند (همان، ۱۵۴۰/۲، و ۱۲۳۳/۵) گاه «تن» را به «فرعون» شبیه می‌کند که در مقابل «موسای خرد» ایستاده است (همان، ۳۲۵۲/۴-۳۲۵۳/۲)، «موسی جان» نیز یکی از ترکیبات نمادین شعر اوست که در موضوعی از مثنوی ذکر شده است. (همان، ۲۵۲۴/۵، و ۵۴۳/۲) در خطاب به پیامبر (ص) و از ناحیه خداوند، آن جناب را هم خرقه و همکار موسی (ع)، و معجزه او - قرآن - را به معجزه حضرت موسی (ع) یعنی عصا مانند می‌کند:

ای رسول ما تو جادو نیستی	صادقی هم خرقه موسیستی
هست قرآن مر تو را همچون عصا	کفرها را درکشد چون ازدها
تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای	چون عصایش دان تو آنچه گفته‌ای
قاصدان را بر عصایش دست نی	تو بخسب ای شه مبارک خفتنی

(همان، ۱۲۰۸/۳-۱۲۱۱)

مولانا با همین دیدگاه نمادین و نمونه‌گویانه خود، احوال مردان حق را گاه به «درخت موسی» و نور و نار آن مانند می‌کند (همان، ۴۳۶۹/۳-۴۳۷۱)؛ در جایی نیز «آدمی» را به «عصای موسی» تشبیه می‌کند که در حقیقت، معجزه و مأمور حق

تعالی است (همان، ۴۲۵۸/۳-۴۲۶۳)؛ و گاه نیز، از دیدگاهی دیگر، «درخت تن» را به «عصای موسی» مانند می‌کند (همان، ۳۵۷۶/۴) که به امر حق باید او را به زمین انداخت «تا ببینی خیر او و شرّ او» (همان، ۳۵۷۷/۴)

تمثیلی و نمادین دیدن حقیقت وجود انبیای الهی، در تجربه روحانی مولانا، جهات و جلوه‌های متعددی یافته، و شامل حال دیگر پیامبران نیز شده است، از جمله آن‌هاست ذکر حال و قال حضرت عیسی (ع). آن جناب در مثنوی، تمثیلی از «روح» آدمیان است که در مقابل تن (خر تن) قرار می‌گیرد (همان، ۱۸۵۰/۲ و ۱۸۵۲) و آدمی باید از آن جناب نصرت بخواهد. (همان، ۴۵۰/۲-۴۵۳) جان، با توجه به این تمثیل، «عیسی دم» است و قدرت افسون و احیاگری دارد؛ (همان، ۱۵۹۸/۱-۱۵۹۹، ۴۲۵۸/۳ و ۴۲۶۲-۴۲۶۳، و ۱۸۶۲/۲) مولانا «خوان اهل دل» را نیز به «صومعه عیسی» مانند می‌کند. (همان، ۲۹۸/۳-۳۰۰)

اما در مثنوی، حضرت عیسی (ع) تمثیل وحدت و یک‌رنگی و صفا و ضیا نیز واقع می‌شود. مولانا در دفتر اول مثنوی، ضمن بیان قصه پرنکته و وحدت‌آموز پادشاه یهودی نصرانی‌گداز که بویی از وحدت و یک‌رنگی بین انبیا و ادیان نبرده (همان، ۷۴۰/۱ به بعد) و «در هلاک قوم عیسی» رو نموده بود، ذیل عنوان «بیان آن‌که اختلاف در صورت روش است نی در حقیقت راه» به حقایق ادیان و اختلاف شرایع اشاره می‌کند و ضمن معرفی آن پادشاه گمراه تفرقه‌آموز، از عیسی (ع) چنین درس یک‌رنگی و صفا و ضیا می‌گیرد:

او ز یک‌رنگی عیسی خو نداشت وز مزاج خم عیسی خو نداشت
جامه صدرنگ از آن خم صفا ساده و یک‌رنگ گشتی چون ضیا
نیست یک‌رنگی کزو خیزد ملال بل مثال ماهی و آب زلال
گرچه در خشکی هزاران رنگ‌هاست ماهیان را با بیوست جنگ‌هاست...

(همان، ۵۰۰/۱-۵۰۳)

پیامبر دیگری که مولانا به او و احوال و اسرارش، به صورت تمثیلی می‌نگرد

حضرت یوسف(ع) است. او حضرت یوسف و ابتلاهایش را تمثیلی از نیکان و زیباییان الهی می‌گیرد که از ترس آن‌که گرفتار حسد بدان و نازیبایان نشوند در خفا به سر می‌برند. (همان، ۱۴۰۵/۲-۱۴۰۶) او ضمن تشبیه «ترک شهوت‌ها و لذت‌ها» به «عروة الوثقی» و «شاخه بهشت»، به یاد یوسف شهوت‌گریز و از چاه برآمدن و عزیز و آسمان‌گیر شدنش می‌افتد و همگان را به این سلوک معنوی فرامی‌خواند. (همان، ۱۲۷۲/۲-۱۲۸۰)

مولانا «دل حق‌جو»ی سالک را به حضرت «یوسف» مانند می‌کند که گرفتار چاه‌ها، گرگ‌ها و بلاهای مختلف می‌گردد، اما در نهایت، خداوند به دادخواهی و دستگیری‌اش می‌پردازد. (همان، ۳۹۶/۳-۳۹۸) گاه نیز خطاب به روح و حقیقت آدمی می‌کند و با تشبیه او به یوسف (همان، ۱۸۶۳/۲) از او می‌خواهد که «زین چه و زندان بر آ و رو نما» (همان، ۳۱۳۴/۲) و گاه ضمن مدح و توصیف بوی خوش و بینایی‌بخشی آن حضرت، به مخاطب عام خود چنین اندرز می‌دهد که: تو که یوسف نیستی یعقوب باش همچو او با گریه و آشوب باش

(همان، ۱۹۰۴/۱)

حضرت نوح(ع) نیز در تعبیر مولانا پیامبری است که حال و کارش بی‌شباهت به حال و کار هم‌روزگاران دیگر نیست، او طوفان فضااحت‌بار دوره نوح(ع) را مخصوص یک زمان و یک مکان خاص و تاریخی نمی‌بیند، و با تشبیه وهم و خیال آدمیان به دریا و گرداب، از همگان می‌خواهد که به کشتی نجات‌بخش پیامبران(نوح) پناه ببرند و گرنه به خیالی گرفتار تفرقه و چنددستگی و گمراهی و هلاکت می‌شوند:

غرق گشته عقل‌های چون جبال در بحار وهم و گرداب خیال
کوه‌ها را هست زین طوفان فضوح کو امانی جز که در کشتی نوح
زین خیال راه‌زن راه یقین گشت هفتاد و دو ملت اهل دین...

(همان، ۲۶۵۴/۵-۲۶۵۶)

هر پیامبری مثل نوح(ع) در خطاب به منکران و مخالفان انذار می‌داده که جز راه ما، وسیله و مکان دیگری برای هدایت و نجات نیست و همگی را دعوت می‌کرده و می‌گفته‌اند که: «همچو کنعان سوی هر کوهی مرو»(همان، ۳۳۶۱/۴) و «هی بیا در کشتی بابا نشین/ تا نگردي غرق طوفان ای مهین»(همان، ۱۳۰۹/۳)، چرا که در مقابل «موج‌های تیز دریا‌های روح»(همان، ۲۰۸۴/۶) چاره‌ای از کشتی نیست؛ این کشتی، مثالی از وجود انبیا و اولیاست که همه پیامبران و از جمله «شاه رسولان» مردم را بدان فرا می‌خوانده‌اند و از دوری از آن برحذر می‌داشته‌اند.(همان، ۳۳۵۷/۴-۳۳۶۱) مولانا هر پیر و بزرگی را مثل حضرت نوح می‌بیند که به دستگیری و هدایت خلق برمی‌خیزد تا سالکان راه حق را از صحبت و همنشینی طوفان‌برانگیز خلق برهاند.^{۲۳}

و از همین نوع نمادگرایی و نمونه‌گیری‌ها در مثنوی است که روح صالحان و روحی که قابل تشبیه شدن به حضرت صالح نبی است، از آزار می‌رهد، و تن و جسم که به «ناقه صالح»(همان، ۲۵۱۲/۱) مانند می‌شود، وسیله‌ای برای هلاکت طالحان می‌گردد.(همان، ۲۵۱۲/۱-۲۵۱۸)

۳. همانندی در هدف

از دیدگاه مولانا، آن خدایی که «سعادت‌بخش جان انبیا»(همان، ۴۰۷/۳) است به لطف و فضل خود، به انسان‌های برگزیده منت نهاده و بدانان شغل و مأموریت پیام‌رسانی خویش را عطا کرده است؛(همان، ۳۱۲۴/۱، ۹۰۶/۲؛ و ۳۱۹۷/۴) اینان، همگی، به نیابت از حق تعالی(همان، ۶۷۳/۱) به دست‌گیری و هدایت خلق اشتغال دارند، و همه از وجود خدای واحد نور و نوا گرفته‌اند(همان، ۳۰۵۸/۶)؛ چرا که «برای ارتباط بشر با خدای مجرد احتیاج به واسطه‌ای است هم از نوع بشر، با اختصاص این مزیت که از جنبه روحانیت به عالم قدس ربوبی پیوسته از آنجا فیض معنوی دریافت کند، و از جنبه جسمانیت با اشخاص انسانی مرتبط گشته فیض الهی را به ایشان برساند و سبب هدایت و تربیت و تکمیل و اصلاح

نفوس بشری گردد.» (مولوی نامه، ۸۰۲/۲)

بنا بر این، از مهم‌ترین و محوری‌ترین عوامل و دواعی وحدت انبیا و پیروانشان، علاوه بر یگانگی و اشتراک و اتحاد در مبدأ دعوت، اشتراکاتی است که پیامبران الهی در مقصد و محتوای دعوت، یا به اصطلاح امروزی فلسفه نبوت داشته‌اند، و اگر اختلافی وجود دارد فقط در راه‌ها و مسیرهاست و گرنه مقصد همگی واحد است، مولوی در تشریح و تمثیل این مطلب چنین می‌گوید:

«نمی‌بینی که راه به کعبه بسیار است: بعضی را راه از روم است، و بعضی را از شام و بعضی را از عجم و بعضی را از چین، و بعضی را از راه دریا از طرف هند و یمن. پس اگر در راه‌ها نظر کنی اختلاف عظیم و مابینت بی‌حد است، اما چون به مقصود نظر کنی همه متفق‌اند و یگانه و همه را درون‌ها به کعبه متفق است. و درون‌ها را به کعبه ارتباطی و عشقی و محبتی عظیم است که آنجا هیچ خلاف نمی‌گنجد... چون به کعبه رسیدند معلوم شد که آن جنگ در راه‌ها بود و مقصودشان یکی بود.» (فیه مافیه، ص ۹۷)

مولانا در مواضع بسیاری از کتاب وحدت‌آفرین مثنوی^{۲۴} بدین موضوع، یعنی یگانگی مقصد و مقصود پرداخته، و موارد و مصادیقی از آن را شرح و تفصیل داده است.

۳-۱. نیل به وصال حق تعالی

یکی از اهداف مشترک در دعوت انبیای الهی، مأموریت و رسالت پیوند دادن و رساندن مردم به حق تعالی است که خود می‌تواند عامل مهمی در ایجاد اتحاد و اتفاق بین پیروان آنان باشد. درک این نکته که انبیای الهی با همه تفاوت و تفارق مسلکی‌شان، مردم را به یک مقصد فرامی‌خوانده و کاروان بشر را به یک سرمنزل می‌رسانده‌اند، از گوهری‌ترین عوامل اتفاق یا نزدیکی پیروان پیامبران تواند بود که مولانا، با بصیرت باطنی و توحیدی خود و با نگاهی شمول‌گرایانه به ادیان و انبیای الهی، مخاطبانش را بدان توجه داده است.

هر نبی و هر ولی را مسلکی ست لیک با حق می‌برد جمله یکی ست

(مثنوی، ۳۰۸۶/۱)

چون رسولان از پی پیوستن‌اند پس چه پیوندندشان چون یک تن‌اند
(همان، ۲۸۱۳/۱)

از این روست که صاحب مثنوی، چون همه انبیا را از یک جنس می‌داند و همه را دارای یک پیام و یک مأموریت می‌بیند، برایش تفاوتی ندارد که مخاطب را- برای رهایی از شرّ نفس که نقش فرعون‌ی دارد- به موسی و خدای موسی حواله دهد، و یا به جانب پیامبر خاتم(ص) دعوت نماید:
در خدای موسی و موسی گریز آب حیوان را ز فرعون‌ی مریز
دست را اندر احد و احمد بزن ای برادر واره از بوجهل تن
(همان، ۷۸۱-۷۸۲/۱)

۲-۳. نیل به آزادی معنوی و دعوت به نجات و رهایی یکی از اهداف مشترک و اصلی انبیا، چنان‌که درباره رسول اکرم(ص) در قرآن کریم آمده(و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم: اعراف/۱۵۷) آزاد کردن مردم از بندها و زنجیرها و رساندن آنان به دولت آزادی و آزادگی، و سعادت و نجات ابدی است. آنان «مردم را به رهایی و آزادی از شهوات و لوازم عالم محسوس دعوت می‌کردند و این نکته، اساس دعوت ایشان است، برای آن‌که به وحی و الهام دریافته بودند که از این تنگنا چگونه خلاص توان جست.»(شرح مثنوی شریف، ص ۳۸۷)
خلق را از بند صندوق فسون کی خرد جز انبیا و مرسلون

(مثنوی، ۴۵۰۴/۶)

چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را ز انبیا آزادی است

(همان، ۴۵۴۱/۶)

هر پیامبر در میان امتان همچین تا مخلصی می‌خواندشان...

(همان، ۱۰۰۲/۱) ۲۵

شاهد دیگر از همانندی پیامبران در هدف و وظیفه مشترک نجات‌بخشی

همگانی، در حدیث مشهور «سفینه نوح» دیده می‌شود که مولانا از قول رسول خاتم(ص) چنین نقل می‌کند:

بهر این فرمود پیغمبر که: من همچو کشتی‌ام به طوفان زمن
ما و اصحابیم چون کشتی نوح هر که دست اندر زند یابد فتوح
چون تو با شیخی تو دور از زشتی روز و شب سیاری و در کشتی

(همان، ۵۳۸/۴-۵۴۰)

۳-۳. آگاهی بخشی، بیدارگری و علم‌آموزی

یکی از اهداف مشترک در رسالت رسولان، بیدار کردن مردم از خواب غفلت و نادانی، و آگاه کردن آنان از نهانی‌ها و نادیدنی‌های جهان غیب و شهود است.

انبیا گفتند فال زشت و بد از میان جانان دارد مدد...
چون نبی آگه کننده‌ست از نهان کو بدید آنچه ندید اهل جهان...

(همان، ۲۹۵۵/۳ و ۲۹۶۰)

پیامبران به کمک وحی الهی، از عاقبت کار همگان آگاهی دارند، و پیام و دعوتشان، موجب بیداری و آگاهی همگان می‌گردد:

انبیا را حق بسیار است از آن که خبر کردند از پایانمان...

(همان، ۳۷۷۰/۶)

مولانا حتی علوم و حرفه‌ها را نیز، ابتدائاً نتیجه تعلیم و حیانی انبیا می‌داند که بعدها به وسیله عقل آدمیان افزایش و تکامل یافته است:

این نجوم و طب، وحی انبیاست عقل و حس را سوی بی‌سوره کجاست؟
عقل جزوی، عقل استخراج نیست جز پذیرای فن و محتاج نیست
قابل تعلیم و فهم است این خرد لیک صاحب وحی تعلیمش دهد

(همان، ۱۲۹۴/۴-۱۲۹۶)

و درباره نیاز عقل به وحی انبیا می‌گوید:
جمله حرفت‌ها یقین از وحی بود اول او، لیک عقل آن را فزود...

(همان، ۱۲۹۷/۴)

۳-۴. ترازو و محک سره و ناسره بودن

یکی از فلسفه‌های مشترک بعثت انبیا آن است که با بعثتشان خوبان از بدان متمایز شوند، یعنی انبیا(ع) وسیله یا محکی برای آزمایش و تشخیص خالصان و پاکان از ناپاکان و ناخالصان و مدعیانند، نکته‌ای که جان قرآنی مولانا از کتاب الهی استفاده و استنباط کرده (آل عمران/۱۷۹؛ حدید/۲۵؛ بقره/۲۱۳) و در مثنوی تبیین کرده است:

طلبه‌ها بشکست و جان‌ها ریختند نیک و بد در همدگر آمیختند
حق فرستاد انبیا را با ورق تا گزید این دانه‌ها را بر طبق
پیش از این ما امت واحد بدیم کس ندانستی که ما نیک و بدیم
قلب و نیکو در جهان بودی روان چون همه شب بود و ما چون شب‌روان
تا برآمد آفتاب انبیا گفت ای غش دور شو صافی بیا

(مثنوی، ۲۸۳/۲-۲۸۷)

بی‌محک پیدا نگردهد وهم و عقل هر دو را سوی محک کن زود نقل
این محک قرآن و حال انبیا چون محک مر قلب را گوید بیا

(همان، ۲۳۰۳/۴-۲۳۰۴) ^{۲۶}

۳-۵. جان‌بخشی و حیات‌بخشی ابدی (معجزه مشترک)

یکی از کارها و خدمات مشترک پیامبران الهی، جان‌بخشی و حیات‌بخشی ابدی به همگان است، آنان با پیام‌های جان‌بخش و حیات‌آور خود، و به کمک معجزات مختلف، به این معجزه بزرگ نایل شده‌اند که مردم دنیا را با جهان بعد از مرگ و جهان ابدی جان آشنا و همراه کنند و از مرگ و فنا رهایی دهند:

صد هزاران چشم دل بگشاده شد از دم تو غیب را آماده شد
وان، قوی تر زان همه کین دایم است زندگی بخشی که سرمد قائم است
جان جمله معجزات این است خود کو ببخشد مرده را جان ابد
(همان، ۲۵۰۰/۳-۲۵۰۲)

گرچه همه پیامبران برای زنده کردن مردگان مبعوث شده‌اند، اما برخی مانند عیسی (ع) به اذن الهی به حیات ظاهری مردگان مأمور می‌گردد، و کسی چون پیامبر خاتم (ص) مأمور به حیات ابدی و معنوی مردم می‌شود:
یا رسول الله رسالت را تمام تو نمودی همچو شمس بی غمام
این که تو کردی دو صد مادر نکرد عیسی از افسونش با آذر نکرد
از تو جانم از اجل نک جان ببرد عاذر ار شد زنده زان دم باز مرد
(همان، ۲۷۴/۵-۲۷۶)

خلاصه و نتیجه

در جمع‌بندی گفتار حاضر می‌توان گفت که حضرت مولانا از پیران و پیشروانی است که با تأمل و تفکر در پیام و شخصیت پیامبران، به حقایق و جواهر مشترکی دست یافته که به خوبی و زیبایی در کتاب شریف مثنوی‌اش جلوه داده است.

او با دسترسی به «سِرِّ صحف»^{۲۷} آسمانی اختلاف مؤمن و گبر و جهود را فقط از نظرگاه می‌داند و امت‌ها و ملت‌ها را به نزدیکی نظرگاه و رسیدن به سرّ و باطن دعوت انبیا فرا می‌خواند.^{۲۸}

مولانا راه اصلی رفع اختلاف و نزدیکی بین مؤمنان را آگاهی یافتن از اتحاد معنوی و روحانی و نورانی بین انبیا می‌داند، نکته‌ای که بارها در مثنوی بدان تأکید کرده و با تفسیر یا استنباط معناگرا و توحیدی خود از قرآن کریم آن را حاصل کرده است.

پیروی از پیام پیامبر خاتم (ص) راه دیگر نزدیکی بین پیروان انبیاست؛ چون مولانا

و دیگر صوفیه، نام محمد(ص) را نام حقیقی و مصداق جامع و کامل تمام مراتب انبیا می‌دانند، و پیروی از آن حضرت را پیروی از تمام انبیا به شمار می‌آورند. باری، راه‌ها و عواملی که جناب مولوی برای رفع اختلاف و ایجاد تفاهم بین مذاهب‌ها می‌یابد و در آثار خود معرفی می‌کند، قابل بررسی بیشتری است که بیش از این در مجال و مقال حاضر نمی‌گنجد؛ اما همین اندازه‌ای که در گفتار حاضر بحث شد، خود به اندازه کافی درس‌آموز و وحدت‌آفرین می‌باشد، و می‌تواند- در صورت طلب و توفیق- از دامنه خشونت‌ها و خرابی‌ها، و جنگ تمدن‌ها و فرهنگ‌ها بکاهد، و آب آشتی و نزدیکی بر آتش اختلافات موجود بریزد و پیروان انبیا را به اهداف و مقاصد مشترکشان، که چیزی جز رسیدن به سعادت دو جهانی نیست، فراخواند.



پی‌نوشت‌ها:

۱. معنویت مثنوی نکته‌ای است که هم در کلام مولانا آمده، و بر آن تأکید رفته:
گر شدی عطشان بحر معنوی فرجه کن چندان که اندر هر نفس
فرجه‌ای کن در جزیره‌ی مثنوی مثنوی را معنوی بینی و بس
(مثنوی، ۶۷/۶-۶۸)
- و هم دیگر بزرگان آن را پذیرفته و مثنوی را بدان نامدار کرده‌اند، چنان‌که به جامی منسوب است:
- مثنوی معنوی مولوی هست قرآن در زبان پهلوی
۲. برای اطلاع از انواع و شیوه‌های استفاده مولوی از داستان پیامبران رجوع شود به: فرهنگ *قصه‌های پیامبران در مثنوی، داستان پیامبران در کلیات شمس، و بحر در کوزه.*
۳. و نیز ر.ک: بقره/۱۷۷؛ بقره/۲۸۵؛ نساء/۱۵۲.
۴. و نیز ر.ک: آل عمران/۱۷۹؛ نساء/۱۷۱؛ و حدید/۲۱.
۵. و نیز ر.ک: بقره/۹۰؛ فتح/۲۸.
۶. و نیز ر.ک: انعام/۴۸ و ۱۳۰؛ کهف/۵۶؛ انعام/۱۳۰؛ اعراف/۳۵.
۷. و نیز ر.ک: جمعه/۲؛ بقره/۱۲۹ و قصص/۵۹.
۸. نیز ر.ک: ابراهیم/۲.

۹. و نیز ر.ک: هود/۲۹: از قول حضرت نوح.
۱۰. و نیز ر.ک: فاطر/۴؛ فرقان/۳۱ و ۴۱؛ فصلت/۶۱، و بقره/۶۱.
۱۱. و نیز ر.ک: صف/۹.
۱۲. گفتنی است که این بحث می‌تواند ذیلی برای عنوان دوم بحث، یعنی اهداف و وظایف مشترک در بعثت و پیام انبیا نیز محسوب شود.
۱۳. و نیز ر.ک: حدید/۹؛ تغابن/۸؛ مائده/۱۵ و ۱۶؛ انعام/۹۱.
۱۴. و نیز ر.ک: بقره/۴۱ و ۹۷.
۱۵.

در گذر از نام و بنگر در صفات
اختلاف خلق از نام اوفتاد
تا صفات ره نماید سوی ذات
چون به معنی رفت آرام اوفتاد...
(۳۶۷۹/۲-۳۶۸۰)

۱۶. مولانا این تعدد ظاهری و اتحاد باطنی اولیای حق را در فقرات مختلف مثنوی، به تأکید اشاره کرده است:

گر هزارانند یک کس بیش نیست
چون خیالات عدداندیش نیست
(همان، ۳/۳۵)

چون ازیشان مجتمع بینی دو یار
بر مثال موج‌ها اعدادشان
مفترق شد آفتاب جان‌ها
چون نظر در قرص داری خود یکی ست
تفرقه در روح حیوانی بود
هم یکی باشند و هم ششصد هزار
در عدد آورده باشد بادشان
در میان روزن ابدان‌ها
وان که شد محجوب ابدان در شکی ست
نفس واحد روح انسانی بود
(همان، ۲/۱۸۴-۱۸۸)

و نیز ر.ک: شرح مثنوی دکتر شهیدی، ۵/ ۵۱-۵۴.
۱۷. تشبیه جان اولیا و انبیا به شیر در مواضع دیگر مثنوی نیز اشاره شده است:
گر نبودی نوح شیر سرمدی
صد هزاران شیر بود او در تنی
پس جهانی را چرا بر هم زدی
او چو آتش بود و عالم خرمنی
(همان، ۱/۳۱۲۹-۳۱۳۰)

۱۸.
باش کشتیبان در این بحر صفا
که تو نوح ثانینی ای مصطفی
(همان، ۴/۱۴۵۸)

...خضر وقتی غوث هر کشتی تویی
همچو روح الله مکن تنهاروی
(همان، ۴/۱۴۶۱)

۱۹. تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ. (بقره/۲۵۳)
۲۰. البته معنای فضیلت برخی از انبیا بر برخی دیگر، در نزد برخی عارفان، به‌ویژه ابن عربی به معنی اختصاص هر کدام از انبیا به یک صفت ویژه است، نه آن‌که مثلاً صفتی مثل خلعت (برای ابراهیم ع) شریف‌تر از کلام (برای موسی ع)، و کلام، افضل از آفرینش با

- دستش (برای حضرت آدم ع) باشد، بلکه همه آن‌ها به ذات واحدی بر می‌گردد که کثرت و عدد نمی‌پذیرد: ر.ک: ختم‌الاولیا، ص ۱۶۹ و ۱۸۵ و ۱۸۶.
۲۱. نیز ر.ک: تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، ص ۱۰۸-۱۰۹؛ و همچنین در همین رابطه و برای اطلاع از نظر عارفان و محققان، به‌ویژه ابن عربی و جیلانی درباره مقام انسان کامل و افضلیت حضرت رسول (ص) نسبت با سایر انبیا، و مبحث حقیقت محمدیه، ر.ک: شرح اصطلاحات تصوف، ۲۵۹/۴-۲۶۳.
۲۲. از جمله حدیثی از رسول خاتم (ص) که فرمود: «ما من نبیّ آلا و قد رعی الغنم»: میزان‌الحکمه، ۳۴۵/۱۰.
۲۳. هر ولی را نوح و کشتیاب شناس صحبت این خلق را طوفان شناس (همان، ۲۲۲۵/۶)
- مقایسه پیران معنوی با پیامبران پیشین نکته‌ای است که مولانا درباره سایر پیامبران- مثل حضرت «سلیمان لسین معنوی»- از جهت ایجاد اتحاد و یکدلی و صفا صورت می‌دهد، ر.ک: مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۶۹۹ به بعد.
۲۴. مثنوی ما دکان وحدت است هر چه جز وحدت در او بینی بت است (همان، ۱۵۲۸/۶)
۲۵. و نیز ر.ک: همان، ۱۴۱/۳.
۲۶. نیز ر.ک: همان، ۲۹۶۶-۲۹۶۸؛ و ۱۹۹/۵-۲۲۱.
۲۷. زان‌که در باغی و در جویی پرد هر که از سرّ صحف بویی برد (همان، ۳۴۷۲/۴)
۲۸. قابل ذکر است که نگارنده در این گفتار به مسئله اختلاف و اتحاد ادیان پرداخته است و در مورد پیامبران نیز فقط مواردی را از قرآن و مثنوی مورد بحث قرار داده که درباره همه پیامبران بوده است، یعنی به اقتضای مقام و موضوع، به نکات و داستان‌هایی که مخصوص هر پیامبر بوده، نظری نشده است؛ البته قابل ذکر است که موضوع گفتار حاضر خود یکی از شقوق و اصول بحث اتحاد ادیان به شمار می‌آید.



منابع

- قرآن کریم.
- بحر در کوزه؛ عبدالحسین زرین کوب، چاپ اول، علمی، تهران ۱۳۶۶.
- ترتیب المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم؛ محسن بیدارفر، چاپ دوم، بیدار، قم ۱۳۶۶.
- تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا؛ رینولد. ا. نیکلسون، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ دوم، سخن، تهران ۱۳۷۴.
- ختم الاولیاء؛ محمد ابن علی ابن الحسن الحکیم الترمذی، تحقیق عثمان اسماعیل یحیی، مکتبه الکاآولیکیه، بیروت، بی تا.
- داستان پیامبران در کلیات شمس؛ تقی پورنامداریان، چاپ سوم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۵.
- سرنی؛ عبدالحسین زرین کوب، چاپ اول، علمی، تهران ۱۳۶۴.
- شرح اصطلاحات تصوف؛ سید صادق گوهرین، ۱۰ جلد، چاپ اول، زوار، تهران ۱۳۸۳.
- شرح مثنوی شریف؛ بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، زوار، تهران ۱۳۶۷.
- شرح مثنوی؛ سید جعفر شهیدی، ج ۵، چاپ اول، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۵.
- فرهنگ قصه های پیامبران؛ مه دخت خالقی، چاپ دوم، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۴.
- فرهنگ موضوعی قرآن؛ بهاء الدین خرمشاهی و کامران فانی، چاپ اول، فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۶۴.
- فیه مافیة؛ جلال الدین محمد مولوی، تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹.
- گزیده مثنوی؛ بدیع الزمان فروزانفر، چاپ ششم، جامی، تهران ۱۳۸۴.
- مثنوی معنوی؛ جلال الدین محمد مولوی، تصحیح رینولد نیکلسون، مولی (افست)، تهران ۱۳۶۲.
- میزان الحکمه؛ محمدی ری شهری، چاپ دوم، مکتب الاعلام الاسلامی، قم ۱۳۷۱.
- مولوی نامه؛ جلال الدین همایی، ج ۲، چاپ ششم، هما، تهران ۱۳۶۶.
- میناگر عشق؛ کریم زمانی، چاپ اول، نی، تهران ۱۳۸۲.

